

افغانیاری

۲۰۰۷ - ۰۹ - ۱۰

ایا ایالات متحده امریکا در دهه آینده بحیث یگانه ابر قدرت جهان مطرح خواهد بود؟

خواننده گان عزیز!

به همگان اشکار است ، که از بد و پیدایش بشریت تا امروز، حکومت ها ، دولت ها - امپراتوری ها و ابر قدرت های زیاد در جهان یکی پس از دیگر ظهور کردند و ذوال شدند.

از حکومتها و دولتهای انتخابی و دموکراتیک گرفته تا دولتهای استبدادی و امپریالیستی

در شرایط مختلف و مراحل مختلف تاریخ آمدند و رفتند. دولتهای متکی به عقاید مذهبی و ایدیولوژیک نیز پایان تاریخ نبودند. لشکر کشی سکندر، چنگیز، اعراب، فارسها، عثمانی ها انگریز ها، نازی ها و روس ها نیز شکست خوردند.

خلق های جهان در طول تاریخ با قبول دشواری ها و قربانی های فراوان از نسل به نسل برای ازادی، دموکراسی، خود ارادیت و استقلال مبارزه کرده اند.

زمانیکه قوای متجاوز هتلر نازی در اثر مقاومت سرسختانه قوای مسلح و مردم شوروی سابق و متحدین (امریکا و انگلیس.) در جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) به شکست مواجه گردید کشور المان به تصرف متحدین (اتحاد شوروی، امریکا، انگلستان و فرانسه.) درآمد. چندی نه گذشت، که اتحاد شوروی با طرفدارانش در شرق و ایالات متحده امریکا با متحدین در غرب مواضع خود را بر ضد یکدیگر مستحکم کردند و

این تقابل زمینه را برای تجزیه کشور المان مساعد ساخت و عملاً کشورهای بنام المان شرق و المان غرب (فدرالی) به وجود آمدند. کشورهای غربی تحت رهبری فاتح جنگ (امریکا) گردهم آمدند بلاک نظامی غرب را بنیان گذاری کردند که ازان تاریخ به بعد ایالات متحده امریکا بمثابه یک کشور قدرتمند جهان به صف ارایی نظامی و اشغال کشورهای مختلف پرداخت که تا هنوز ادامه دارد. مگر سرکشی امریکا بعد از آنکه اتحاد جماهیرشوروی در دهه نود میلادی سقوط کرد شکل جهانی را بخود گرفت. اکنون سوالی که مورد بحث است و همه می اندیشند این است که :

ایا ایالات متحده امریکا در دهه آینده بحیث یگانه ابر قدرت جهان مطرح خواهد بود ؟

میخواهم عده ای از فکتورها و عواملی که قدرت نظامی و اقتصادی امریکا را در آینده به چالش مواجه خواهد ساخت طور فشرده بیان نمایم.

۱- نقش کشورهای قدرتمند چون روسیه , چین و هندوستان در دهه آینده :

باید خاطر نشان ساخت که در دهه آینده کشور های نامبرده از نگاه اقتصادی, سیاسی اجتماعی و نظامی بشکل سریع بحیث قدرت های منطقوی و جهانی به پای می ایستند. گرچه هر سه کشور سالیان متمادی در سرحدات خویش (روسیه با چین و چین باهند) با پروبلم های مواجه بوده اند. اما از نظر سیاسی بینش مردم در اکثریت موارد یکسان است.

باوجود که مناسبات اقتصادی- سیاسی در هر سه کشور بطور متفاوت در مسیر انکشافی قرار دارند, بطور مثال. روسیه به بازار ازاد متکی است, چین سکتور دولتی

قوی دارد، هند از سکتور مختلط برخوردار می‌باشد. لکن مردمان هر سه کشور بطور سنتی حامی رشد و تقویه سکتور دولتی هستند.

از نظر کثرت نفوس کشور های متذکره به ترتیب چین، هند، روسیه از جمله کشور های پر جمعیت جهان به حساب می‌روند.

از نظر نظامی هر سه کشور در زمره کشورهای دارای سلاح های هستوی محسوب میشوند.

از نظر موقعیت جغرافیایی هر سه کشور میتواند در صورت ضرورت در اسرع وقت مثلث همکاری نظامی را ایجاد نماید.

از نظر عایدات سالانه هر سه کشور در سالهای اخیر از رشد قابل ملاحظه برخوردارند.

از نظر مناسبات دیپلماتیک با سایر دول جهان نیز در مقایسه با امریکا دست بالا دارند.

با در نظر داشت شرایط فوق هر سه کشور متذکره در آینده قریب بالفعل امریکا نخواهد بود؟

۲- اتحادیه اروپا و نقش احزاب چپ (کمونیست، سوسیالیست و سبزها) :

قابل تذکر میدانم که اتحادیه اروپا در شرایط فعلی بحیث قویترین نهاد جهانی پا به عرصه وجود نهاده است. اگر چه در ماه (مارچ) از پنجاه سالگی اتحادیه اروپا طی مراسم خاص تجلیل بعمل آمد، اما شکل گیری حقیقی اتحادیه اروپا بعد از سقوط اتحاد جماهیر شوروی در دهه نود صورت گرفت.

به نظر نویسنده این سطور، در حل قضایای منطقوی و بین المللی نقش اتحادیه اروپا در

مقایسه با ایالات متحده امریکا مثمر و تاثیر گذار خواهد بود.

تجربه نشان داد زمانیکه دولت امریکا و انگلیس تصمیم اشغال کشور عراق را اتخاذ کردند احساسات ضد امریکایی و ضد جنگ سراسر اروپا را فرا گرفت، حزب سوسیال دموکرات المان بر سر مشکلات جنگ افغانستان و عراق در ابتدا دو پارچه گردید بعد شاخه صدراعظم وقت نیز موضع گیری صریح ضد جنگ نمود و به اشغال عراق مخالفت ورزید که به همین دلیل در انتخابات پارلمانی نیز برنده گردید. همین تضادها باعث ان گردید که یک شاخه از حزب سوسیال دموکرات المان با حزب سوسیالیست دموکرات یک بلاک چپ پارلمانی را بوجود آورند و سیاست مداران برجسته در ان شرکت ورزیدند. درین اواخر حکومت اعتلافی (حزب سوسیالیست و کمونیست) آقای رومانو پرودی نیز بنا بر اختلافات درون پارلمانی بر سر بودجه نظامی به جنگ افغانستان و عراق به شکست مواجه گردید.

همچنان حزب سوسیالیست اسپانیا بنا بر مخالفت شدید با بوش و جنگ غیر عادلانه عراق در انتخابات پارلمانی گذشته بر حزب محافظه کار حاکم پیروز گردید.

مردم فرانسه (باوجودکه از نقش امریکا در نجات کشور شان از چنگ هیتلر، سپاسگذاراند) و احزاب کمونیست و سوسیالیست بنا بر موضع گیری های ضد جنگی شان برای حکومت های محافظه کار و راست فرانسه و امریکا همیشه درد سر بودند.

احزاب سبز سراسر اروپا طی محافل و گردهمایی سیاست جنگی آقای بوش را تقبیح میکنند

باوجود روابط بالنسبه حسنه میان کشور های اروپایی و امریکا در حدود % ۷۰ تا % ۸۰ مردم عادی اروپا، امریکا را بحیث یگانه ابرقدرت نمی پذیرند.

موجودیت فعال احزاب کمونیست، سوسیالیست، سبزها در کشورهای مختلف اروپایی یک زنگ خطر به ایالات متحده امریکا بشمار میرود.

عضویت کشور های بلاک شرق سابق در اتحادیه اروپا درین روند بدون تاثیر نخواهد بود و در تصمیم گیری های بعدی اتحادیه اروپا نمایان خواهد گردید.

۳- جنبش های چپ و دموکراتیک در امریکای مرکزی و امریکای جنوبی :

جنبش های آزادی بخش، چپ و دموکراتیک در امریکای مرکزی و جنوبی سابقه طولانی دارد. اگر به گذشته این جنبشها در کشور های مختلف از قبیل ، کیوبا، سلوادور، اکوادور، شیلی، کولمبیا، ارجنتاین، بولیوی، ونزوئلا و.... نظر انداخته شود. باجرت گفته میتوانم که اینها از زمان ظهور تا کنون به دولت های گذشته و امروز امریکا موانع و دردسر بودند.

اکنون که ایالات متحده امریکا در اذهان عمومی مردم جهان از جایگاه خوب برخوردار نیست. این نهضت ها و جنبش ها دوباره حیات سیاسی خود را از سر میگیرند که نمونه بارز آن پیروزی هوگوچاویز و دانیل اورتیگا در انتخابات پارلمانی میباشد و تصور آن می رود که کشور های دیگر امریکای جنوبی و مرکزی نیز از آن پیروی کنند.

۴- بنیاد گرایی اسلامی و مسله تروریزم بمثابة یک پدیده جهانی :

هر انسان حق دارد مذهبی را که خواسته باشد پیروی نماید و یا اینکه بسیاری از مردم جهان مذهب و الدین خویش را پیروی میکنند. چیزی که اکثریت پیروان مذاهب مختلف آنرا نمی پسندند ، بنیاد گرایی مذهبی است. بنیادگرایی مذهبی در مذاهب مختلف در کشور های زیادی از جهان (در کشورهای متمدن و جهان سوم) پدید آمده و دوباره فروکش کرده است. ملت های زیادی جهان حتی اروپای متمدن امروز نیز از مصایب آن در امان نماند.

اکنون بطور مشخص میخواهم شکل گیری فعلی بنیادگرایی اسلامی و تروریزم را در عمق قضایا، حوادث و سیاست های چهاردهه اخیر افغانستان رد یابی نمایم:

بعد از آنکه قیام مسلحانه احزاب اسلامی افغانستان برضد جمهوری سردار محمد داود به ناکامی انجامید، بعضی از رهبران این قیام دستگیر و عده ای از آنها به پاکستان فرار

کردند. زمام داران انوقت پاکستان بخاطر پلان های شوم بعدی شان (نه بخاطر مسلمان بودن) این فراریان را در اغوش گرفتند و حمایت مادی و معنوی کردند.

زمانیکه قیام مسلحانه نظامیان ح د خ ا به پیروزی انجامید و جمهوری خلق افغانستان رسماً اعلان گردید، انانیکه قبلاً به پاکستان فرار کرده بودند مورد توجه خاص قرار گرفتند. دولت پاکستان در همان آغاز بعد از پیروزی قیام ثور به کمک همان فراریان تحریکات ضد دولتی را در ولایات کنر و نورستان سازماندهی کردند که همه اطلاع دارند.

بعد از انکه قوای نظامی اتحاد جماهیر شوروی سابق بنا بر تقاضای مکرر رهبری انوقت به منظور دفاع از حاکمیت جمهوری خلق افغانستان، ترد حملات از خارج، مقابله با بنیادگرایی اسلامی، برهم زدن توطئه مثلث (امریکا- چین- پاکستان) و یا به اصطلاح رسیدن به ابهای گرم، وارد افغانستان گردیدند. کشورهای غربی و تعدادی از کشور های اسلامی واکنش شدید نشان دادند. کشور های غربی در راس آنها ایالات متحده امریکا و کشورهای اسلامی در راس آنها عربستان سعودی، احزاب اسلامی افغان مقیم پاکستان را برضد دولت جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان حمایت و پشتیبانی کردند. این حمایت که توام با کمک های نظامی و اقتصادی بیسابقه بود باعث ان گردید که اسلامیست های کشورهای مختلف در پاکستان و افغانستان روابط نزدیک برقرار کردند و یک جنگ تمام عیار را برضد دولت افغانستان و اتحاد شوروی سازماندهی کردند. چنانچه در دکتورین نظامی **رونالد ریگن** با صراحت گفته میشد :
 به هر وسیله ممکن برای اخراج شوروی ها از افغانستان و شکست کمونیزم باید از احزاب اسلامی جهان حمایت نمود. با تاسف که این سیاست ناسنجیده عواقب ناگوار بعدی را در نظر نگرفت، تا اینکه با گماشته گان خودشان دست به یخن گردیدند، چیزی که کشت کرده بودند حال درو میکنند. (از ارتباطات سران القاعده و سیا همه اطلاع دارند)

فرزندان مهاجرین و مجاهدین در کمپ های انطرف سرحد به مدارس مذهبی شامل گردیدند و این شاگردان مکاتب مذهبی را طالب می نامند. در حقیقت مجاهدین و

طلاب مدارس دینی (طالبان) همان اسلامیست ها یا دو روی یک سکه اند که یکی پی دیگر به قدرت رسیدند و جنایات که در هر دو دوره بالای مردم مظلوم ما صورت گرفت ثبت تاریخ است.

متأسفانه در دو دوره حاکمیت مذهبی (مجاهدین و طالبان)، افغانستان به یک مرکز مهم برای بنیاد گرایی اسلامی و قاچاق مواد مخدره تبدیل گردید. بدبختانه که حملات ترور و وحشت از همین مرکز در مناطق مختلف جهان سازماندهی میگردید و نقش عمده درین اعمال تروریستی را سازمان القاعده به عهده دارد. وقتی رهبران سازمان القاعده کشور ایالات متحده امریکا را هدف قرار داد و حادثه فراموش ناشدنی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ را سازماندهی کردند (در مورد وقوع حملات ۱۱ سپتمبر نظریات و دیدگاه ها متفاوت اند) دوستان دیروزی القاعده در کاخ سفید تصمیم گرفتند تا بر ضدامارت اسلامی طالبان و شبکه تروریستی القاعده باید اقدام نظامی صورت گیرد. بنابراین در سال ۲۰۰۱ بالای کشور جنگ زده افغانستان هجوم نظامی صورت گرفت، طالبان و شبکه القاعده از حاکمیت بیرون رانده شدند. تعدادی از آنها در جریان جنگ کشته وعده ای زیادی اسیر گردیدند که از جمله نزدیک به ۳۰۰۰ تن بدون محاکمه در دشت لیلی زنده به گور شدند.

قابل یادآوری است که القاعده و طالبان بطور کامل نابود نگردیدند بلکه در سرحدات جنوبی و به داخل کشور پاکستان عقب نشینی کردند و در سدد اکمالات دوباره بودند.

در نتیجه سیاست های غلط کاخ سفید به بهانه موجودیت سلاح های کشنده هستوی در عراق همزمان بالای کشور عراق نیز تهاجم نظامی صورت گرفت که هنوز ادامه دارد.

اشغال کشور مسلمان عراق یک دستاویز بزرگ به بنیاد گرایان اسلامی و القاعده گردید و این شبکه بعد از یک خاموشی کوتاه مدت دو باره دست به کار شدند و اکنون طور منظم در افغانستان و عراق بر علیه اشغالگران می جنگند.

ایا اکنون که این شبکه در سطح جهان بر علیه کشورهای غربی و بخصوص بر ضد امریکا طور دوامدار می رزمند و حمایت بنیادگرایان کشورهای اسلامی را نیز با خود دارند یک خطر جدی و بالفعل به ایالات متحده امریکا محسوب نمیشود ؟

۵- تاثیرات جنگ عراق و افغانستان بالای اذهان عامه مردم امریکا:

طوریکه آگاهی دارید در شروع جنگ عراق و افغانستان تقریباً % ۷۰ از مردم امریکا از پالیسی جنگی بوش حمایت کردند در حالیکه اکنون این رقم به % ۳۰ نزول کرده است.

جنگ عراق و افغانستان برای امریکا مانند جنگ افغانستان دیروز با شوروی میباشد .

گر چه در مورد معظلات افغانستان و عراق دید گاه های متفاوت وجود دارد ولی از نظر تلفات انسانی و مصارف بلند مالی، امریکا در هر دو کشور به مشکلات جدی مواجهه میباشد. طور مثال، طرفداران بوش خواهان ادامه جنگ در هر دو کشور اند در حالیکه دموکرات ها جنگ علیه طالبان و القاعده را برحق دانسته و در سدد خروج عساکر خویش از عراق اند. مردم عادی امریکا با براه انداختن تظاهرات ضد جنگ سیاست اشغالگری کشور خود را تقبیح نمودند چنانچه شخصیت معروف سینما، تیا تر و نویسنده **مایکل مورو** علناً در میتنگ های بزرگ سیاست های بوش را ناکام و شخص وی را دروغگوی معرفی کرد.

اعزام سربازان داوطلب به میدان های جنگ گر چه با امتیازات بلند صورت میگیرد اکنون به مشکلات مواجه است.

اکثریت مردم امریکا به بیهوده بودن ادامه جنگ در عراق پی برده اند و دلایل اشغال ان کشور را غیرقانونی میدانند. در نتیجه همین فشارهای طیف وسیع مردم ، سربازان امریکا راهی جز عقب نشینی از عراق ندارند که اخراج قوای نظامی امریکا از عراق

یک شکست بزرگ تاریخی خواهد بود و تاثیرات بعدی آن بدتر از شکست جنگ امریکا در ویتنام میباشد.

ایاذهان عامه ضد جنگ مردم امریکا مانند شوروی وقت نقطه پایان این ماجرا نمیباشد؟

خواننده گرامی!

با در نظر داشت فکتور ها و عواملی که در سطور بالا تحریر گردید، میتوان طور ذیل برداشت شخصی خود را در مورد آینده ایالات متحده امریکا (ابر قدرت کنونی جهان) پیشبینی نمایم .

۱- چنانچه در جملات نخست این نوشته تذکر دادم که، هیچ ابر قدرت و امپراتور در تاریخ بشریت تا اکنون جاودان باقی نمانده است بطور طبیعی ایالات متحده امریکا نیز به سرنوشت مشابه مواجه خواهد گردید.

۲- میگویند امریکایان هوشیار و دوراندیش اند و سیاست رسمی دولت از جانب یک بورد مشورتی سرمایه داران در عقب پرده به تصویب میرسد. شاید سیاست مداران و پالیسی سازان امریکا، شکست ها و پیروزی های خویش را در جنگ های عراق و افغانستان ارزیابی نمایند. بخاطر اینکه به سرنوشت اتحاد شوروی وقت گرفتار نشوند، و بحیث یک کشور قوی صنعتی جهان باقی بمانند، قوای نظامی اش را از همه جهان و بخصوص از عراق و افغانستان بیرون خواهد کرد. که در انصورت نیز در آینده یگانه ابرقدرت مطرح جهان نخواهد بود.

پایان

www.ayenda.org